

اسلام راستین

اسلام راستین همانند هر آئین آسمانی دیگر ، و همانند هر حقیقتی که از خداوند لایزال سر چشمه میگیرد، مظهر معنویت و تجلی آزادی و پیام آور محبت است .

آنچه امروز به جامعه افغانی تحت عنوان اسلام عرضه میشود ، بنوبه خود فاجعه برای اسلام راستین است ، زیرا این نا آشنا ترین چهره ی از اسلام است که در تاریخ کشور ما ارائه شده است ، مسلماً آن اسلام والائی نیست که میباید بعنوان اسلام اصیل به جهانیان معرفی شود .

اسلامی که ما افغانان در طول تاریخ اسلامی خود شناختیم و گرامی داشتیم و عاشقانه بدان خدمت کردیم اسلام قشر نبود ، اسلام معنی بود .

دقیقاً راه مکتب اسلامی از راه مکتب قشریت جدا است .

راه اسلامی ، راه آن فرهنگی شد که اسلام را با پاکی و فروغ آسمانی تنها در تجلی معنویت و محبت و اخلاق و صفای آن جست ، و راه دیگر ، بصورت آن فرهنگی درآمد که اسلام را قبل از هر چیز در تلقی قشری و جامد از مقررات آن ، و تحمیل این برداشتهای قشری به مردم از طریق الزام و ارباب و تکفیر و تازیانه جستجو کرد .

راه اول ، در طول تاریخ اسلامی افغانستان راه حکما، فقههای راستین، فلاسفه، عرفا ، شعرا و هنرمندان بزرگ این سرزمین شد .

راه همه آنهائی شد که مانند مولانا گفتند :

ما زقرآن مغز را برداشتیم

پوست را بهر خسان بگذاشتیم

راه دوم ، راه فقههای قشری، حکام ظاهر بین شرع، ملا های حدیث پرداز، راویان روایت ساز و طالبان حجره نشین شد که جهل و خشونت و تعصب و ریا بود .

در اسلام قشری ، ارزشهای والای اسلام راستین نیز قربانی مفاهیمی بکلی بیگانه با آن شده است. تعصب جای اغماض ، کینه جای محبت ، انتقام جای بخشش ، تکفیر جای ارشاد ، خفقان جای آزادی و عبودیت جای آزادی را گرفته است . در چنین اسلام قشری است که قطر عمأ مه " کلاه لگنی دار " مقیاس فزونی فضل قرار میگیرد و حجاب ظاهر قائم مقام فضیلت باطن میگردد و فراوانی ریش نشانه فزونی ایمان میشود .

در فرهنگی اسلامی افغانستان کلید نزدیکی آدمی با پروردگار او ، شناسائی جلال آسمانی وی از زبان غزالی ها و خواجه عبدالله ها و سنائی ها و مولوی ها و عبدالرحمان ها بود ، نه اجرات دقیق دستورات اخوندهای ایران و پاکستان .

هر کتاب تاریخ و حکمت اسلامی را که ورق بزنی ، خواهی دید که سهم گرانی از قوام و رونق تمدن اسلامی مروهون کسانی چون غزالی ، فارابی ، بیرونی ، ابن سینا ، بیهقی بوده اند .

آثار سنائی و عطار و مولوی و حافظ و... از هند تا ماورا النهر و از آناتولی تا مراکش با چه شور و عشقی قرائت میشد ، و چگونه در خانقاه های بی شمار سراسر امپراتوری عثمانی ، مثنوی مولانا پس از قرآن کریم مقدس ترین کتب بشمار میرفت .

پس از چنین سابقه آشنائی دیرینه با اسلام اصیل و با فرهنگ واقعی اسلامی درس اسلام تازه ی در قالب یک اسلام قشری داده میشود، و بنام همین اسلام نا آشنا هویت ملی و فرهنگی ما نابود میگردد .

اسلام تنظیمی و طالبی در افغانستان ، در سطح سیاسی اسلام تعصب و کینه و اختناق ، و در سطح اجتماعی اسلام ارتجاع و خرافات و بی هنری است ، نه تنها آن اسلام زیبایی نیست که فرهنگ اسلامی افغانستان از سیزده قرن پیش با آن آشنا بوده و خود سهمی گران در غنای آن داشته است ، بلکه آن اسلامی نیست که برای هیچ جزئی از اجزاء جامعه امروزی بشری در آستانه قرن بیست و یکم قابل درک یا قابل احترام باشد .

مولوی شاعر اندیشمند کشور ما می فرماید : " ماهی از سر گنده گردد نه ز دم " .

البته فرهنگ افغانستان نیز، چه در دوران آئین کهن (زردشتی - بلخی) و چه در عصر اسلامی ، این حقیقت را پذیرفته است که حکومت خداوند مافوق چون و چرا است ، ولی این ادعای دیگر را هرگز نپذیرفته است که حکومت ملا و طالب حکومت خدا است .

درست با عکس ، حکومت ملا و طالب ، حکومت ریا ، حکومت دروغ ، حکومت ابلیس است .

برگشت به " دوران صدر اسلام " که باید به چهار گوشه مساجد باز گردد، تا شیوه صدر اسلامی رعایت شود، در دنیای امروز امکان پذیر نمی باشد .

اصرار در باز گرداندن به جامعه ابتدائی وقرون وسطائی بکلی خلاف منطق وخلاف ممکنات است، بلکه هر عقل سلیمی که در خدمت مصالح واقعی عالم اسلام بکار گرفته شود میباید حتی از پافشاری در اجرای برخی از مقرراتی نیز خود داری کند .

این سوال کماکان بی پاسخ باقی میماند که چرا مسلمان خوب بودن باید ملازم با نفی تاریخ وفرهنگ ملی باشد ؟ و بنام اخوت اسلامی سلطه مطلقه اجانب را پذیرفت ، درحالیکه اطاعت کورکورانه ورهبرپرستی وتعصبهای جاهلان را بشدت قرآن کریم محکوم مینماید . پایان

* ایران در چهار راه سرنوشت ، داکتر شفا